



فهرست مطالب

۱۳ * مقدمه
۱۵ فصل اول: مبانی و کلیات
۱۶ * تعریف عبارت "ادله اثبات دعوی"
۱۶ ۱- ادله:
۱۷ ۲- کلمه اثبات:
۲۰ قاعده منع تحصیل دلیل: (اصل بی طرفی دادرس)
۲۷ نقش ماده ۱۹۹ در افزودن اختیار دادگاه در موضوع دادرسی:
۳۳ ۳- دعوی چیست؟
۳۴ * تکلیف دادگاه به یافتن حکم قانون:
 * وضعیت دعاوی و افراد و چگونگی ادله در مقام طرح دعوی (در مرحله بدوی و
۴۰ مقدماتی):
۴۲ * اثبات امر عدمی:
۴۳ * اصول عملیه جانشین ادله اثبات دعوی:
۴۳ * اصل برائت:
۴۴ * اصل استصحاب:
۴۴ * اصل تأخر حادث:
۴۵ * قانون حاکم بر ادله اثبات دعوی
۴۶ * مرجع رسیدگی کننده به دلایل کیست؟
۴۶ * رعایت تشریفات به هنگام استفاده از دلایل
۴۷ * سیستم‌های رسیدگی به دلایل

فصل دوم: وسایل اثبات دعوی ۴۹

- ۵۰ دلایل پیش از طرح دعوی:
- ۵۵ شرایط لازم برای پذیرش تأمین دلیل:
- ۵۷ ترتیب تأمین دلیل:
- ۵۹ * میزان اعتبار دلایل تأمین شده

فصل سوم: اقسام ادله اثبات دعوی ۶۱

- ۶۳ مبحث اول - اقرار:
- ۶۴ الف) تعریف اقرار:
- ۶۶ ب) شکل و قالب اقرار:
- ۶۷ ج) ارکان اقرار:
- ۶۷ د) شرایط لازم در ارکان اقرار:
- ۷۱ هـ) شرایط اقرار به نسب:
- ۷۲ و) اقسام اقرار:
- ۷۵ ز) آثار اقرار:
- ۷۵ ۱- انکارناپذیری اقرار
- ۷۶ ۲- غیرقابل تجزیه بودن اقرار
- ۷۷ مبحث دوم - اسناد کتبی:
- ۷۸ الف) تعریف سند:
- ۸۰ ب) قانون حاکم بر تنظیم سند:
- ۸۱ ج) اقسام سند
- ۸۲ اول) اسناد رسمی:
- ۸۲ الف) اسناد تنظیمی در ادارات ثبت اسناد و املاک
- ۸۳ ب) اسناد تنظیمی در دفاتر اسناد رسمی
- ۸۳ ج) اسناد تنظیمی توسط مأمورین ذی صلاح دولتی
- ۸۴ اول - صلاحیت محلی مأمور
- ۸۶ دوم - صلاحیت ذاتی مأمور
- ۸۸ د) حدود و دامنه‌ی اعتبار اسناد:
- ۸۹ هـ) وجوه افتراق و تمایز اسناد رسمی و عادی:
- ۸۹ ۱- نسبت و رابطه‌ی اسناد عادی و رسمی:

۸۹	۲- تشریفات تنظیم:
۹۰	۳- ارزش و اعتبار قانونی:
۹۱	۴- تعرض پذیری:
۹۲	۵- حدود اعتبار:
۹۲	۶- قدرت اجرایی:
۹۴	و) اعتبار اسناد رسمی (محتویات و مندرجات سند):
۹۴	۱) اعتبار محتویات سند رسمی:
۹۵	۲) اعتبار مندرجات سند رسمی:
۹۶	ز) واکنش منفی اصحاب دعوی نسبت به سند ابرازی:
۱۰۰	دوم) اسناد عادی:
۱۰۶	ح) طرق واکنش و دفاع در قبال اسناد ابرازی:
۱۰۷	* تکلیف دادگاه در برابر جعل نسبت به سند ابرازی:
۱۰۹	مبحث سوم- شهادت یا گواهی:
۱۱۱	الف) شرایط شاهد (گواه):
۱۱۳	ب) شرایط متعلق شهادت:
۱۱۳	۱) شهادت از روی قطع و یقین باشد:
۱۱۳	۲) شهادت با دعوی، منطبق باشد:
۱۱۴	۳) اتحاد و توافق شهادت شهود در معنا:
۱۱۴	ج) شهادت بر شهادت:
۱۱۵	د) رجوع از شهادت:
۱۱۵	هـ) نصاب و جنسیت گواهان:
۱۱۶	و) جرح گواه و موارد آن:
۱۱۷	ز) چگونگی و آیین استماع شهادت شهود:
۱۲۲	مبحث چهارم- کارشناسی:
۱۲۵	الف) تعریف کارشناسی:
۱۲۶	ب) موارد ارجاع به کارشناسی:
۱۲۸	ج) قرار رجوع به کارشناسی:
۱۳۲	د) اجرای قرار کارشناسی و اعلام نظر کارشناس:
۱۳۳	هـ) اقدامات بعد از اعلام نظریه‌ی کارشناسی:
۱۳۶	مبحث پنجم- قسم یا سوگند:

- الف) تعریف سوگند..... ۱۳۶
- ب) اقسام سوگند..... ۱۳۶
- ۱- سوگند یمین العقد:..... ۱۳۷
- ۲- سوگند قضایی:..... ۱۳۸
- د) تشریفات سوگند:..... ۱۴۱
- هـ) صور مختلف سوگند:..... ۱۴۳
- و) آثار قسم:..... ۱۴۵
- مبحث ششم- امارات (علامات)..... ۱۴۵
- ۱- تعریف اماره:..... ۱۴۵
- ۲- اقسام اماره..... ۱۴۷
- الف) امارات قانونی..... ۱۴۷
- ب) امارات قضایی..... ۱۵۱
- ۳- تعارض امارات با یکدیگر..... ۱۵۳
- مبحث هفتم- معاینه محلی..... ۱۵۶
- مبحث هشتم- تحقیق محلی..... ۱۵۷
- مبحث نهم- علم قاضی..... ۱۶۰
- مواد قانونی مربوط به ادله اثبات دعوی..... ۱۷۳**
- ۱- قانون مدنی (مصوب ۱۳۱۴/۸/۱۳)..... ۱۷۴
- جلد سوم - در ادله اثبات دعوی..... ۱۷۴
- کتاب اول - در اقرار..... ۱۷۴
- باب اول - در شرایط اقرار..... ۱۷۴
- باب دوم - در آثار اقرار..... ۱۷۵
- کتاب دوم - در اسناد..... ۱۷۶
- کتاب سوم - در شهادت..... ۱۷۹
- باب اول - در موارد شهادت..... ۱۷۹
- باب دوم - در شرایط شهادت..... ۱۸۰
- کتاب چهارم - در آمارات..... ۱۸۱
- کتاب پنجم - در قسم..... ۱۸۱
- ۲- قانون آیین دادرسی مدنی (مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱)..... ۱۸۳

۱۸۳	فصل دهم - رسیدگی به دلایل
۱۸۳	مبحث اول - کلیات
۱۸۴	مبحث دوم - اقرار
۱۸۴	مبحث سوم - اسناد
۱۸۴	الف - مواد عمومی
۱۸۶	ب - انکار و تردید
۱۸۷	ج - ادعای جعلیت
۱۸۸	د - رسیدگی به صحت و اصالت سند
۱۸۹	مبحث چهارم - گواهی
۱۹۲	مبحث پنجم - معاینه محل و تحقیق محلی
۱۹۳	مبحث ششم - رجوع به کارشناس
۱۹۶	مبحث هفتم - سوگند
۲۰۰	۳- قانون مجازات اسلامی (مصوب ۱۳۹۲/۲/۱)
۲۰۰	بخش پنجم - ادله اثبات در امور کیفری
۲۰۰	فصل اول - مواد عمومی
۲۰۰	فصل دوم - اقرار
۲۰۲	فصل سوم - شهادت
۲۰۵	فصل چهارم - سوگند
۲۰۶	فصل پنجم - علم قاضی
۲۰۸	۴- قانون آیین دادرسی کیفری (مصوب ۱۳۹۲/۱۲/۴)
۲۰۸	فصل دوم - رسیدگی به ادله اثبات
۲۱۱	۵- قانون کانون کارشناسان رسمی دادگستری (مصوب ۱۳۸۱/۱/۱۸)
۲۲۹	منابع و مأخذ

* مقدمه

ادله اثبات دعوی، از لحاظ علمی و عملی فوق العاده مهم است. اهمیت اثبات حق بر کسی پوشیده نیست حق اثبات شده حق واقعی است. در واقع می توان گفت: ادله اثبات دعوی، عصاره و محصول دروس حقوق مدنی و آیین دادرسی مدنی از یک طرف و حقوق جزا و آیین دادرسی کیفری از طرف دیگر است یعنی وقتی شما همه را با هم جمع کنید، آن محصول و عصاره، ادله اثبات دعوی است. پس در واقع می توان گفت به نوعی مرور آموخته های قبلی شما هم هست. وقتی شما در کلاس حقوق مدنی می نشینید از قواعد ماهوی صحبت می شود، یا وقتی از آیین دادرسی صحبت می شود، از قواعد شکلی بحث می شود. ولی در این درس از هر دو موضوع بحث به میان می آید. هم امور شکلی و هم قواعد ماهوی.

در واقع در ادله اثبات، به شما می آموزد حقی را که قانونگذار در حقوق مدنی برای افراد قائل است، چگونه از لحاظ آیین دادرسی به گُرسی بنشانید. این فوق العاده زیاست!

حقوق مدنی زیبایی های خاص خودش را دارد، حالا با آیین دادرسی هم مخلوط شود و جنبه ی عملیاتی پیدا کند، زیبایی آن به مراتب بیشتر خواهد شد.

در این درس می خواهیم یاد بگیریم اگر ادعایی داشته باشیم (اصالتاً یا کالتاً) چگونه احقاق حق کنیم (چه دعوی کیفری باشد و چه مدنی). باید بیاموزیم که چگونه می توان ادعای خود را ثابت کنیم و گنجینه ی علمی خود را در مقام اثبات آن بروز دهیم.

مقدمتاً باید گفت در هر جایی مخصوصاً در مباحث مربوط به قوه ی قضاییه، آنجا که گفتگو از دادسرا و دادگاه، از طرح دعوی و دفاع، از رسیدگی و تصمیم قضایی در بین است آنچه که نقش محوری ایفا می کند؛ «دلیل» است.

آنچه که در فاصل بین اصحاب دعوی و رئیس دادگاه، در قوه قضائیه نقش محوری و کلیدی بازی می کند؛ علی القاعده در یک دستگاه قضایی سالم؛ دلیل است. به همین خاطر می گویند: «دلیل، تکمیل کننده ی حق است.»

آقای ایرینگ^۱، دانشمند آلمانی معتقد است که دلیل، تکمیل کننده‌ی حق است. چرا؟ زیرا گاهی اوقات شما حق دارید، ولی چون بدون دلیل است؛ حق شما پنهان می‌ماند و ظاهر نمی‌شود. به همین خاطر است که می‌گوییم دلیل، تکمیل کننده‌ی حق است. به همین جهت باید ادله را از هر حیث شناخت و چگونگی استفاده از آن را مشخص ساخت زیرا در رسیدگی به دلایل و ارزشیابی آنها هیچ یک از اصحاب دعوی خارج از دلایل ابراز شده و حکمی که قانون در قضیه دارد نقشی در پرونده ندارد چنین روندی می‌تواند دادرسی را اطمینان بخش سازد با امید به آنکه ادله اثبات دعوی همواره جایگاه اصلی خود را در مراحل دادرسی و در نظر اصحاب دعوی داشته باشد و دادگاه‌ها بتوانند با اتکای به دلایل محکم با وجدانی آسوده اتخاذ تصمیم نمایند. در این کتاب که حاصل سال‌ها تدریس درس ادله اثبات دعوی است سعی بر این شده مباحث به شکلی ساده و درخور فهم آورده شود و تأمین کننده نیاز علمی دانشجویان دوره کارشناسی حقوق باشد. انشاءالله.

فصل اول:

مبانی و کلیات

* تعریف عبارت "ادله اثبات دعوی"

۱- ادله:

کلمه‌ی «ادله»، جمع مکسر دلیل است. دلیل از لحاظ لغوی، یعنی راهنما و در اصطلاح عرفی، دلیل. «دلیل» عبارتست از چیزی که امر مجهولی را ثابت می‌کند، یعنی کشف از یک امر مجهولی می‌کند. اما از لحاظ حقوقی؛ «دلیل» عبارت است که عامل اثبات حقیقت امری که مورد ادعای یکی از اصحاب دعوی و انکار طرف دیگر قرار بگیرد.

در قانون مدنی ما، در جلد سوم از ماده ۱۲۵۷ تا ۱۳۳۵ به ادله اثبات دعوی اختصاص پیدا کرده است. ولی متأسفانه دلیل را تعریف نکرده است و صرفاً از اقسام ادله و احکام آن صحبت به میان آمده است. ولی قانونگذار آیین دادرسی مدنی (مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱) این نقص را برطرف کرده و در ماده ۱۹۴، دلیل را اینگونه تعریف کرده است:

«دلیل عبارت از امری است که اصحاب دعوی برای اثبات یا دفاع از دعوا به آن استناد می‌نمایند.»

تعریف قانونگذار آیین دادرسی مدنی، تعریف کاملی نمی‌تواند باشد، چون اگر به کلمات این قانون توجه نمایید محل ظهور و بروز دلیل را دادگاه می‌داند. یعنی به گونه‌ای قانونگذار دلیل را تعریف کرده که انگار دلیل، فقط محل ظهور و بروز در دادگاه است. این تصور اشتباه است. خیلی از افراد، روابط حقوقی خود را مُدَلَّل می‌کنند و سند تنظیم می‌کنند یا بین یکدیگر اسناد و مدارکی ردّ و بدل می‌کنند که اینها همه دلیل است. ولی دلیلی هم ندارد که همه به دادگستری بروند زیرا همه که دعوایشان نمی‌شود!

قانونگذار در ماده ۱۹۴ ق.آ.د.م تعریفی که از دلیل کرده است نارسا و ناقص است. چون ظاهراً ظهور دلیل را فقط در محکمه می‌داند. مفهوم مخالفش اسن است که سایر ادله، دلیل نیستند. این نقص بر این ماده وارد است. به همین خاطر بهتر این است که همان تعریفی که ابتدائاً ارائه کردیم؛ موردنظر قرار گیرد.

دلیل: عبارت است از عامل اثبات حقیقت امری که مورد ادعای یک طرف و انکار یا تجاوز طرف دیگر قرار بگیرد، اعم از اینکه دعوایی در دادگاه مطرح باشد یا خارج از دادگاه.

اگر شما به کسی پولی داده‌اید و دو نفر هم شاهد دارید؛ شاهد، دلیل است. حتماً نباید به دادگاه بروید شاید با کدخدامنشی، صلح و سازش مشکل حل شود. چگونه مشکل حل می‌شود؟ با دلیل. به همین خاطر است که می‌گوییم، دلیل، تکمیل‌کننده‌ی حق است. در یک معنای وسیع دلیل حافظ و نگهدارنده حق شناخته می‌شود اعم از اینکه دعوایی مطرح و از دلیل استمداد بشود یا نشود.

۲- کلمه اثبات:

ما یک اثبات داریم و یک ثبوت. این دو کلمه خیلی با هم فرق می‌کنند. درس ما ادله اثبات دعوی است، نه ادله ثبوت دعوی.

ثبوت: عبارت است از وجود حق در مرحله‌ی داخلی و واقعی و **اثبات:** نمایاندن حق در مرحله‌ی خارجی و بیرونی است.

قانونگذاری مدنی، حق مالکیت افراد را به رسمیت شناخته است.

ماده ۳۰ ق.م می‌گوید هر کس می‌تواند در مایملک خود هر تصرفی را که بخواهد بکند، این حقی است که در مرحله‌ی ثبوت، یعنی همان قواعد ماهوی، چیزی که قانونگذار به افراد داده است مورد شناسایی قرار می‌گیرد.

ثبوت مرحله‌ی وجود واقعی حق است. در اثبات، مرحله‌ی خارجی حق مطرح است. یعنی چه؟! ما در این درس می‌خواهیم از یک نقطه‌ای حرکت کنیم، که این نقطه‌ی صفر است و به آن «ثبوت» می‌گوییم. و همچنین می‌خواهیم به نقطه‌ی ایده‌آل مان برسیم که این نقطه، «اثبات» است. که در این درس می‌خواهیم به این مسیر فنی که یک مسیر حقوقی است بپردازیم.

زمانی که از نقطه‌ی صفر شروع می‌کنید و می‌خواهید دادخواست بدهید و شکایت کنید، قاضی می‌خواهد ببیند که شما این مسیر را چطور طی می‌کنید. در این مسیر افراد زیادی هستند؛ اصحاب دعوی، خواهان، خوانده، شاکی، متهم، وکلای طرفین، کارشناس، شهود و اینها همه قافله‌سالار این جاده هستند. این جاده‌ی اثبات است. ایده‌آل شما این است که به این نقطه برسید. تا حق به اثبات برسد و ظهور و بروز خارجی پیدا کند تنها در این صورت است که حق به رسمیت شناخته می‌شود و عدالت قضایی محقق خواهد شد.

اگر توانستید به این نقطه برسید، یک وکیل حاذق و باسواد شده‌اید به نحوی که دست موکل را بگیرید و با هنرنمایی تمام، به نقطه‌ی ایده‌آل برسانید و این اوج زیبایی کار شماست.

ثبوت: مرحله‌ی وجود حق در مرحله‌ی داخلی و واقعی است.

من از شما طلبکارم. این یعنی وجود حق در مرحله‌ی ثبوت. ولی کافی نیست. تا این حد از لحاظ پل صراط و آن دنیا همین کفایت می‌کند چون خدا می‌داند که بین ما چه گذشته و خدا آنجا حساب و کتاب می‌کند. اما قاضی که خدا نیست! قاضی که از روابط واقعی افراد خبر ندارد. باید حق را از مرحله‌ی ثبوتی خارج کنی و به مرحله اثبات برسانی. تا وقتی که حق به نفع شما نمایان شد، قاضی آنگاه می‌تواند حکم دهد. این مرحله‌ی خارج شدن از نقطه‌ی صفر به صد است. و این مسیر، مسیر اثباتی است.

گاهی اوقات یک حق در مرحله ثبوت متوقف می‌شود. چون پشتوانه‌ای به نام "دلیل" ندارد. فرد، نه دلیل دارد و نه شاهد و می‌گوید که شاهدم خداست. پس از این دنیا نمی‌تواند حق خود را بگیرد. در اینجا علیرغم اینکه می‌دانی شما به به من بدهکاری و من از شما طلبکارم، ولی به طلبم نمی‌رسم. یعنی حق در مرحله‌ی ثبوت متوقف می‌شود. چون قدرت اثباتی ندارم و متکی به دلیل نبود و دادرس از شما دلیل می‌خواهد حال که فاقد دلیل هستیید حق شما مورد شناسایی قرار نگرفت.

هرچه دلیل، قدرت اثباتی قوی‌تری داشته باشد زودتر به نتیجه می‌رسد. در این مسیر گاهی اوقات دلایل ضعیف هستند. زمانی هست که در این مسیر با پای پیاده حرکت می‌کنید و زمانی هم هست که در این مسیر با هواپیما حرکت می‌کنید و سرعت این دو با هم فرق می‌کند. در جایی که با هواپیما می‌روید، دلایل قوی‌تر هستند. یعنی، مدرک، سند، شاهد دارید. ولی اگر هیچ دلیل و مدکی نداشته باشید آن وقت دیگر این مسیر که ما از آن به مسیر دادرسی تعبیر می‌کنیم برای شما سنگلاخی و همچنین صعب‌العبور می‌شود. و نمی‌توانید به سادگی این مسیر را طی کنید.

پس ثبوت، در واقع مرحله‌ی وجود حق است. گاهی اوقات دلیل، به جهت آنکه قدرت اثبات ندارد، یعنی مستند به دلیل نیست، به اثبات نمی‌رسد و در مرحله‌ی ثبوت، متوقف می‌شود. به همین خاطر است که آقای ایرینگ می‌گوید: دلیل، تکمیل‌کننده‌ی حق است. من از شما

طلبکارم، ولی چون سند ندارم؛ عملاً یعنی حقی ندارم. اگر حقی باشد ولی مستند به دلیل نباشد، دیگر دادگاه نمی‌تواند حکم بدهد. و آن را مورد شناسایی قرار دهد.

دادگاه باید مستند به قوانین و مقررات و با اتکای به دلیل حکم بدهد. پس دادگاه باید مستند به دلیل حکم دهد. گاهی اوقات برعکس اتفاق می‌افتد. یعنی حق، در مرحله‌ی ثبوتی وجود ندارد، ولی به مرحله‌ی اثبات می‌رسد. این نکته را فهمیدید که من از شما حقی دارم، ولی چون مستند به دلیل و مدرک نیست، حق در این مرحله متوقف می‌شود.

ولی چگونه می‌شود که حق در مرحله‌ی ثبوتی، وجود ندارد ولی به مرحله‌ی اثبات می‌رسد؟ من از شما هیچ طلبی ندارم، ولی رسیدی دارم که به استناد آن رسید، شما را محکوم می‌کنم. چرا؟ زیرا زمانی که بدهی‌ات را به من پرداخت کردی، فراموش کردی که رسید را مسترد کنی. الان، من به استناد آن رسید، در حالی که واقعاً از شما طلبکار نیستم. حق، در مرحله‌ی ثبوتی وجود ندارد، ولی چون متکی به این دلیل (رسید) بوده، به مرحله‌ی اثبات رسید.

و کلاً، قرار است که حقوقی موکلین در مرحله‌ی ثبوتی دارند را به اثبات برسانند، نه اینکه خلاف آن را انجام بدهند. ما از درون افراد خبر نداریم. فقط خدا می‌داند که بین افراد چه گذشته است. ما از عالم غیب خبر نداریم ولی حداقل به استناد اسناد و مدارک و دلایل می‌توانیم بگوییم که بین افراد چه گذشته است. من براساس اسناد و مدرک از موکلم دفاع می‌کنم و به این نقطه می‌رسم.

پس، احقاق حق زمانی صورت می‌گیرد که قبل از اینکه حق به اثبات برسد، در نقطه‌ی ثبوت وجود داشته باشد. درس ما، ادله اثبات دعواست. در این درس می‌خواهیم این مسیر را طی کنیم و در پایان ببینیم و بیاموزیم که چگونه به نقطه‌ای برسیم که قاضی را وادار کنیم که به نفع ما حکم بدهد. البته وادار معنوی منظور است. یعنی برای قاضی اقتناع وجدانی حاصل شده و رأی به نفع ما بدهد. این زیبایی کار وکیل است. وکالت یعنی حرکت از نقطه‌ی صفر ثبوت و رسیدن به نقطه‌ی صد اثبات. البته در این مسیر، آن کسی که باید دلیل بیاورد، «مدعی» است. «البینه علی المدعی».

زیرا اصل بر براءت است. چه در امور کیفری، چه در امور مدنی؛ اصل بر براءت است. اصل براءت از اتهام انتسابی و اصل براءت از اشتغال ذمه، هم در امور مدنی و هم در امور کیفری وجود دارد.

م ۱۲۵۷ ق.م: هر کس مدعی حقی باشد باید آن را اثبات کند، زیرا اصل بر براءت است.

این اصل در ماده‌ی ۱۹۷ ق.آ.د.م هم تکرار شده است.

م ۱۹۷ ق.آ.د.م: «اصل براءت است. بنابراین اگر کسی مدعی حق یا دینی بر دیگری باشد باید آن را اثبات کند، در غیر این صورت با سوگند خوانده حکم براءت صادر خواهد شد.»

دلایلی که در این مسیر احراز می‌شوند، فرق می‌کنند. می‌گویند اگر قرار باشد که مدعی دلیل بیاورد، پس نقش قاضی چیست؟ آیا قاضی فقط نظاره‌گر است؟ فرق قاضی کیفری و قاضی مدنی در این مسیر خیلی متفاوت است. اگر قاضی، «قاضی مدنی» باشد؛ **قاعده‌ی منع تحصیل دلیل وجود دارد.** این قاعده و یک اصل است که قاضی حق ندارد برای اصحاب دعوی، دلیل جمع کند.

ما در مبانی فقهی داریم که قاضی، حتی نگاهش را هم باید بین اصحاب دعوی تقسیم کند. زیرا قاضی بی طرف است. قاضی مدنی اینگونه است، و قانونگذار، قاضی مدنی را از تحصیل دلیل، ممنوع کرده است. در ماده ۳۵۸ از قانون آیین دادرسی مدنی سابق، قانونگذار قاعده‌ی منع تحصیل دلیل را ذکر کرده بود. اجازه دهید کمی در مورد قاعده منع تحصیل دلیل صحبت کنیم.

قاعده منع تحصیل دلیل: (اصل بی طرفی دادرسی)

براساس قاعده «البینه علی من ادعی»، تهیه و ارائه دلیل به عهده مدعی است و اوست که باید صحت و حقیقت موضوعی را که حقوق ادعایی او متکی به آن است، با ارائه دلیل قانونی اثبات نماید. لذا جستجو و تهیه دلیل از سوی دادرسی به جای مدعی «تحصیل دلیل» نامیده می‌شود و این عمل می‌تواند موجب خروج بی طرفی دادرسی شود که امری به شدت مذموم و غیر قابل قبول است و به علاوه اعتبار دستگاه قضا را مخدوش می‌نماید در فقه نیز گفته شده است که چون تلقین دلیل (راهنمایی هر یک از اصحاب دعوا در استناد به دلیل) از سوی دادرسی ممنوع است و بر این امر در بین علمای فقه اجماع وجود دارد.^۱ لذا تحصیل دلیل که منطقیاً در

^۱ - آیین دادرسی در اسلام شیخ محمد سنگلجی، چاپ اول، شرطه ص ۶۴.

درجه‌ای، فوق تلقین دلیل بوده (زیرا نه تنها از مرحله راهنمایی به اصحاب دعوا گذشته بلکه بار انجام این امر را خود دادرس به عهده گرفته است) قطعاً مجاز نمی‌باشد.

سابقه پیدایش قاعده منع تحصیل دلیل و تعدیل آن در حقوق ایران

* قانون اصول محاکمات حقوقی مصوب ۱۲۹۰ در ماده ۵۶ بیان می‌داشت:

مدعی باید ادعای خود را ثابت کند و مدعی علیه که اعتراض می‌کند باید اعتراض خود را مدلل دارد والا اعتراض او منشاء اثر نیست.

ماده ۵۷: "محکمه صلح خودش درصدد تحصیل دلیل بر نمی‌آید، مدرک حکم او فقط دلایلی است که طرفین اقامه می‌کنند."

* سال ۱۳۱۸، قانون آیین دادرسی (قدیم) ماده ۳۵۸:

"هیچ دادگاهی نباید برای اصحاب دعوا تحصیل دلیل کند بلکه فقط به دلایلی که اصحاب دعوا تقدیم یا اظهار کرده‌اند رسیدگی می‌کند. تحقیقاتی که دادگاه برای کشف امری در خلال دادرسی لازم بداند از معاینه محل و تحقیق از گواه‌ها و مسجّلین اسناد و ملاحظه پرونده مربوط به دادرسی و امثال اینها تحصیل دلیل نیست."

* سال ۱۳۵۶ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری؛ ماده ۸:

"در رسیدگی به کلیه دعاوی حقوقی، ارزش و مواعد اقامه دلایل برای اصحاب دعوا همان است که در قانون آیین دادرسی مدنی پیش‌بینی شده ولی دادگاه می‌تواند هرگونه تحقیق و یا اقدامی برای کشف واقع به عمل آورد. در مواردی که هر دادگاه معلوم باشد که استناد یا تقاضای یکی از طرفین مؤثر در اثبات ادعا نیست، دادگاه می‌تواند با استدلال از ترتیب اثر دادن به آن خودداری کند."

* سال ۱۳۵۸، لایحه قانونی تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب ماده ۲۸:

"در کلیه امور حقوقی دادگاه اعم از دادگاه حقوقی یا دادگاه صلح علاوه بر رسیدگی به دلایل مورد استناد طرفین دعوا، هرگونه تحقیق یا اقدامی که برای کشف حقیقت لازم باشد انجام خواهد داد."

*** سال ۱۳۷۹، قانون آیین دادرسی مدنی (فعلی) ماده ۱۹۹:**

”در کلیه امور حقوقی، دادگاه علاوه بر رسیدگی به دلایل مورد استناد طرفین دعوا، هرگونه تحقیق یا اقدامی که برای کشف حقیقت لازم باشد، انجام خواهد داد.“

آنچه از سابقه امر برمی آید این است که تا قبل از سال ۱۳۵۶، قانونگذار موكداً قاعده منع تحصیل دلیل را در نظر داشته است و تا آن زمان که در ماده ۵۷، (قانون سال ۱۲۹۰) فقط محکمه صلح را از تحصیل دلیل منع می‌نماید ولی در قانون سال ۱۳۰۹، کلیه محاکم را از تحصیل دلیل، منع می‌نماید.

این صعودی بودن سیر پافشاری قانونگذار در سال ۱۳۱۸ متوقف می‌شود و با بیان قاعده منع تحصیل دلیل برای کلیه محاکم، بعضی از عناوین اقدامات را از ذیل عنوان تحصیل دلیل خارج می‌نماید، مثل معاینه محل، تحقیق از گواه‌ها و مسجّلین اسناد و امثال اینها و یا در ماده ۳۵۰ همان قانون عنوان می‌کند ”دادگاه بخش قادر است هرگونه تحقیق یا توضیحی که برای روشن شدن قضیه لازم بداند از طرفین بخواهد“:

در تحلیل ملایمتهایی که قانونگذار در سال ۱۳۱۸ به شرح فوق اعمال نموده باید به این نکات توجه کرد:

اولاً همانگونه که در نص ماده ۳۵۸ سال ۱۳۱۸ آمده است، آنچه را که قانونگذار مستثنی کرده است بیان داشته که به موجب قانون آنها دلیل محسوب نمی‌شوند. با قدری واکاوی در مواردی که به صورت تمثیلی و نه حصری آورده شده است یک امر مشترک دیده می‌شود که تمام این اقدامات برای کشف حقایق از دلیلی است که خود اصحاب دعوا ارائه داده‌اند. مثلاً توضیح خواستن از مسجّلین زمانی لازم می‌گردد که سندی مورد تکذیب واقع شده باشد، پس سند که ارائه شده، دلیلی است که توسط اصحاب دعوا ارائه شده و توضیح خواستن از مسجّلین به معنای بررسی دلیل است و این جزء وظایف اصلی محاکم است. یا در موردی که دستور معاینه محل صادر می‌گردد، بررسی آنچه طرفین پرونده مستقیماً یا تلویحاً به عنوان دلیل ارائه نموده موردنظر است. بنابراین از این جهت تحقیقات انجام شده جمع‌آوری دلیل نیست بلکه بررسی دلایل ارائه شده است.

در مورد ماده ۳۵۰ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۱۸، مبنی بر دادن اختیار بیشتر به دادگاه بخش، با توجه به ماده ۳۴۲ همان قانون که بیان می‌دارد "اصول کلی دادرسی در دادگاه‌های بخش همان است که برای رسیدگی مرحله نخستین مقرر است جز در مواردی که قانون گذار برای دادگاه‌های بخش طریقی را مقرر داشته است". بنابراین با توجه به شرح ماده ۳۴۱، ماده ۳۵۰، تخصیصی بر ماده ۳۵۸، نمی‌باشد بلکه این دو ماده در کنار هم قابل توجیه و تفسیر بوده بنابراین ماده ۳۵۰ استثنایی بر اصل است و لذا دایره ماده ۳۵۰ را فقط در تحقیق و توضیح از طرفین دعوا در محکمه بخش باید محدود و تفسیر نمود و در نتیجه قاعده کلی ماده ۳۴۲ که همانا قاعده منع تحصیل دلیل است همچنان می‌توان پابرجا دانست.

در سال ۱۳۵۶، که قانون گذار در انتهای ماده ۸ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری بیان می‌دارد: «... دادگاه می‌تواند هرگونه تحقیق و یا اقدامی را برای کشف واقع به عمل آورد». ظاهر در امر اتمام دوره قاعده منع تحصیل دلیل می‌نماید و برخی حقوقدان‌ها نیز به این امر معتقد بوده و هستند ولی با توجه به قواعد اصول استنباط احکام، "الجمع مهما امکن اولی" باید ماده ۸ این قانون را با لحاظ ماده ۳۵۸ ق.آ.د.م ۱۳۱۸ تفسیر و یا جمع نمود و آن بدینگونه است که آزادی تحقیق ماده ۸ مربوط به دلایلی است که در ماده ۳۵۸ مقرر گردیده و اصحاب دعوا آن را فراهم آورده‌اند. یعنی آزادی بررسی دلایل که ارائه گردیده و جایگاه آن به موجب سایر مقررات قانون ملحوظ گردیده پس تا این جای کار نیز می‌توان قاعده منع تحصیل دلیل را باز هم کاملاً استوار دانست که با توجه به تعریف دلیل مطابق آنچه در ابتدای مطلب عرض شد منطبق است چون دلیل به معنای آن چیزی است که با شرایطی توسط مدعی ارائه می‌گردد. آنچه دادگاه حاصل می‌نماید نمی‌تواند دلیل نام گیرد چرا که توسط مدعی ارائه نشده تا تعریف دلیل طبق ماده ۱۹۴ قانون ق.آ.د.م کامل گردد. و هر آنچه هست بررسی دلیل است یا شاید برای بیان بهتر بتوان عنوان "دلیل دلیل" را بر آن گذاشت.

در ادامه، می‌رسیم به قانون سال ۱۳۵۸، که بیان می‌دارد «در کلیه امور حقوقی دادگاه علاوه بر رسیدگی به دلایل مورد استناد طرفین هرگونه تحقیق و یا اقدامی را که برای کشف حقیقت لازم باشد انجام خواهد داد.»

در ماده ۲۸ این اولین قانون که پس از انقلاب در این مورد می‌باشد و قطعاً متأثر از شرایط حاکم بر آن زمان بوده است بیان می‌شود: "در کلیه امور حقوقی دادگاه علاوه بر رسیدگی به دلایل مورد استناد طرفین دعوا، هرگونه تحقیق یا اقدامی را که برای کشف حقیقت لازم است انجام خواهد داد."

در اینجا ۲ نکته است که با ماده ۸ قانون سال ۱۳۵۶ تفاوت دارد:

- ۱- لفظ "می‌تواند" (اختیار) به "انجام خواهد داد" (تکلیف) تغییر کرده است.
- ۲- در قانون ۵۶، اختیار جدید دادگاه در ادامه این عبارت آمده است که "در رسیدگی به کلیه دعاوی حقوقی، ارزش و مواعد اقامه دلیل برای اصحاب دعوا همان است که در قانون آیین دادرسی مدنی پیش‌بینی شده است. ولی در قانون ۵۸ تکلیف جدید دادگاه در هر گونه تحقیق و یا اقدام برای کشف حقیقت را در ادامه این عبارت بیان می‌دارد. "دادگاه علاوه بر رسیدگی به دلایل مورد استناد"

چنین برداشت می‌شود که در قانون سال ۵۶، با ذکر ارزش ... همان است قانون گذار درصدد تأکید بر قانون و رویه قبل بوده است فقط اختیاری را به دادگاه در چارچوب همان امور داده است که می‌تواند مفید این معنا باشد در مواردی که تاکنون درخواست اصحاب دعوا برای تحقیق لازم بوده است منبعلد لازم نیست.

ولی در سال ۵۸، با آوردن عبارت "علاوه بر رسیدگی به دلایل مورد استناد"، در مقام بیان امر جدیدی است که افزون بر دلایل مورد استناد اصحاب دعوا است و لذا قاعده اعتبار منع تحصیل دلیل در اینجا ظاهراً بجد مخدوش می‌شود هرچند این ماده قانونی در ضمن لایحه قانونی تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب آمده است. که البته لایحه قانونی سال ۵۸ در ادامه در سال ۱۳۷۳ به قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب منجر شد و ضربات سنگین ناشی از آن بر دستگاه قضا به ویژه به جهت حذف دادرها فراموش نشدنی است بنابراین به دلیل وضعیت اوضاع و احوال سال ۵۸ لایحه مربوطه در این سال چندان نمی‌تواند معتبر باشد و باید با شک به آن نگریست. و این ماده در قالب یک قانون آیین دادرسی در همان دوران نیامده است که بتوان با توجه به سایر مواد آن با تعبیر و تفسیر یکپارچه و مرتبط به نظر قانون‌گذار دست یافت.

اما نهایتاً آنچه امروز حاکم است ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی جدید (سال ۱۳۷۹) می‌باشد. و در اینجا به کنکاش آن با توجه به سایر مواد قانون مربوطه تلاش می‌کنیم. هرچند ظاهر این ماده عیناً مشابه ظاهر ماده ۲۸ لایحه سال ۵۸ می‌باشد ولی برداشت و تفسیر از آن یک تفاوت کلی وجود دارد و آن این است که ماده ۱۹۹ در قالب کل قانون آیین دادرسی سال ۱۳۷۹ آمده است لذا باید پذیرفت که منظور قانون‌گذار از کل قانون قابل تفسیر نه از این ماده به تنهایی و به یکپارچگی نظر قانون‌گذار می‌توان اعتماد بیشتری داشت چرا که جامعه در اوضاع تثبیت شده‌تری از زمان انقلاب بوده است.

در تحلیل این ماده باید پذیرفت که منطقاً این ماده به تنهایی قادر به مجاز نمودن تمام اوامری که قانون‌گذار در سایر موارد بیان کرده است را ندارد. بلکه باید نصّ آن را با توجه به نصوص موجود سایر مواد قانونی تفسیر و حمل بر آن نمود. اولاً ادله اثبات دعوا هنوز تغییری نیافته و مستنداً به مواد ۱۲۵۸ تا ۱۳۳۵ ق.م عبارتند از اقرار، سند، گواهی، قسم و اماره. لذا نمی‌توان این برداشت را نمود که ماده ۱۹۹ به دادرسی این اختیار را می‌دهد که برای کشف حقیقت به هرگونه دلیلی به جز موارد فوق متوسل شود. به علاوه نمی‌توان این فرض را نمود که برای کشف حقیقت، توان اثباتی، ارزش و درجه اعتبار ادله را قاضی می‌تواند نادیده بگیرد و به هر دلیلی، هر ارزش و توان اثباتی که خود قایل است ملحوظ کند.

همچنین در باب حدود و ثغور امر مورد بحث نیز باید گفت که مستنداً به ماده ۵۱ ق.ج در بیان شرایط دادخواست (بند ۴)، خواهان تکلیف دارد، "تعهدات و جهاتی را که به موجب آن خود را مستحق مطالبه می‌داند به طوری که مقصود واضح و روشن باشد" را بیان دارد.

به علاوه ماده ۱۹۷ و ۱۹۸ ق.آ.د.م که بلافاصله قبل از ماده ۱۹۹ است. چنین بیان می‌دارد «که اگر کسی مدعی حق یا دینی بر دیگری است باید آن را اثبات کند در غیر این صورت با سوگند خوانده حکم برائت صادر خواهد شد.» و "در صورتی که حق یا دینی بر عهده کسی ثابت شد، اصل بر بقای آن است مگر اینکه خلاف آن ثابت شود. به عبارت دیگر ماده اخیر بیان می‌کند که عدم بقای حق اثبات شده به عهده مدعی آن است."

بنابراین جمع ماده ۱۹۹ با مواد پیش گفته فوق این معنا را می‌رساند که برای کشف حقیقت دادگاه می‌تواند به اموری بپردازد که در دعوا توسط اصحاب دعوا مطرح شده است.

و طرفین ادعای خود را بر آن متکی کرده‌اند و برای اثبات آن دلایل ابراز نموده‌اند. بنابراین اگر دادرس تصمیم خود را بر اموری بنا نهد که در دعوا توسط طرفین مطرح نشده باشد، خارج از منظور قانون‌گذار است و ماده ۱۹۹ دست دادرس را تا این اندازه باز نمی‌گذارد. در بعضی مقالات و کتب حدود اختیارات دادگاه در این ماده را به "دلیل احراز" محدود کرده‌اند و "دلیل اخباری" را خارج از صلاحیت دادگاه دانسته‌اند که مفید معنای ذکر شده فوق است.

به علاوه حتی اگر اصحاب دعوا، اموری را که در دعوا مطرح نمایند بی آنکه ادعای خود را بر آن متکی نموده باشند به عبارت دیگر در مواعد قانونی این اتکای خود را اعلام نکرده باشند، در صورتی که برای دادگاه ایجاد ابهام کند دادگاه با رعایت سایر قوانین، جهت احراز این نکته که طرح امر برای اتکای آن بوده یا به واسطه اثبات ادله دیگری وسیله قرار گرفته است، رعایت اصل تناظر الزاماً باید رعایت شود.

از باب ضمانت اجراء قانونی: مستنداً به جمیع مواد قانونی حاکم در اثبات دعوا دادرس در راستای ماده ۱۹۹ برای تحصیل دلیل نمی‌تواند ضمانت اجرائی را قائل شود که قانون معین نکرده است. مثلاً عدم اطلاع وکیل دارنده ثالث چک را از رابطه قراردادی فی مابین موکل وی و دارنده اولیه را، ضمانت بی حقی دارنده ثالث چک قلمداد نماید. یا مثلاً یکی از طرفین دعوا را مکلف نماید که سندی را ابراز کند که او در مستندات خود به آن استناد نکرده و در متن دادخواست یا لوایح نیز به آن رجوع نکرده است. مثال فوق دقیقاً در این عنوان کلی قرار می‌گیرد چرا که رابطه قراردادی دارنده ثالث با دارنده اولیه جزء مستندات وکیل نبوده است.

تا بتوان آن را از وی مطالبه نمود و سپس ضمانت اجرای آنچنانی را بر آن مترتب کرد. در محدوده زمان ارائه دلیل؛ مستنداً به ماده ۲۱۹ ق.آ.د.م پذیرش دلیل خارج از مهلت در مرحله نخستین باید در صورتی مجاز شمرده شود که دلیل جدید بعد از موعد مقرر یافت شود. ولی ماده ۱۹۹ این اختیار را برای دادرس ایجاد می‌کند که در صورت تأثیر دلیل ارائه شده (در خارج از مهلت) در کشف حقیقت، آن را قبول کند. البته توجه به این امر ضروری است که دادرس همیشه تصمیمات خود را مستدل نموده و انضباط لازم را دارا است. و حتماً اصل تناظر را نیز باید در این موارد رعایت نماید، البته می‌دانیم که ارائه دلیل که در مرحله نخستین پذیرفته نشده است در مرحله تجدیدنظر مجاز است ولی باز هم رعایت اصل تناظر الزامی است.

نقش ماده ۱۹۹ در افزودن اختیار دادگاه در موضوع دادرسی:

این ماده تنها به دادگاه اختیار داده است که در ارتباط با فراهم آوردن و ارائه ادله اقدام کند و حداکثر این اختیار را قایل شده است که تحقیقات و اقداماتی را که انجام آن مستلزم درخواست هر یک از طرفین است، بدون دادخواست او نیز انجام دهد. لذا دادگاه نمی‌تواند سایر مقررات را به بهانه اختیار ماده ۱۹۹ رعایت نکند:

مثلاً نمی‌تواند ارائه اصول مستندات را از خواهان یا خوانده بخواهد و یا به اصالت آنها تعرض نماید زیرا این موارد از حقوق طرف مقابل است.

و یا نمی‌تواند به بهانه کشف حقیقت یاد شده در ماده ۱۹۹، اصول و مستندات را که یکی از طرفین خواسته و طرف دیگر در جلسه دادرسی همراه نداشته است، موجبات تجدید جلسه را ایجاد کند.

آیا عبارت "هرگونه تحقیق و اقدامی که برای کشف حقیقت لازم باشد" مفید این معنا است که در صورت تصور مدعی جهت اثبات ادعای خود، دادگاه می‌تواند همانند وکیل مدافع ظاهر شود؟ یعنی آیا ماده ۱۲۵۷ ق.م. که بیان می‌دارد: "هر کس مدعی حقی باشد باید آن را اثبات کند و مدعی علیه، هرگاه در مقام دفاع مدعی امری شود که محتاج به دلیل باشد اثبات امر بر عهده اوست" منسوخ گردیده است.

همانگونه که فوقاً اشاره شد ماده ۱۹۷ و ۱۹۸ ق.آ.د.م بر قاعده "بار دلیل بر دوش مدعی است" به صراحت تأکید دارد که مبین اصرار بر ماده ۱۲۵۷ ق.م است لذا نمی‌توان تصور کرد که قانون‌گذار بلافاصله در ماده بعد (۱۹۹) تغییر نظر داده و ماده مذکور را نسخ ضمنی کرده باشد. پس دادگاه در اجرای ماده ۱۹۹ تحقیقات و اقداماتی را که برای کشف آن سابقاً مستلزم درخواست اصحاب دعوی بود را می‌تواند رأساً از مراجع دولتی در مورد دعوا درخواست نماید و یا قرار تحقیق محلی صادر نماید در هر صورت در اختیار دادگاه به دو نکته اساسی باید توجه نماید:

- اولاً بگونه‌ای عمل ننماید که در مظان اتهام خروج از بی طرفی شود.
- ثانیاً مقررات قانونی نیز باید رعایت شود.

*** نظرات دکترین حقوقی ایران در تعارض ماده ۱۹۹ و قاعده منع تحصیل دلیل این نظرات در سه گروه دسته‌بندی شده‌اند:**

گروه اول که مدعی منسوخ شدن قاعده منع تحصیل دلیل هستند.

گروهی ادعا دارند هدف از تصویب این قوانین رساندن حق به حق دار است و بنابراین دادگاه می‌بایست هرگونه تحقیق و اقدامی را که برای کشف حقیقت لازم است، انجام دهد: از طرف دیگر چون هدف، رساندن حق به حق دار است رعایت مقررات مربوط به انحصار ادله، قدرت اثباتی با رعایت آیین دادرسی از سوی قاضی الزامی نیست پس بنابراین قاعده منع تحصیل دلیل منسوخ گردیده است. همچنین گروهی معتقدند که ضمن حفظ این اندیشه سابق مبنی بر حق اظهار امور موضوعی و ابراز دلایل به آن توسط اصحاب دعوا، این امکان نیز برای دادگاه فراهم است که به موازات حق مذکور خود نیز متوسل به اقدامات و تحقیقات لازم برای احراز موضوعی شود. ماده ۱۹۹ قانون آ.د.م. برآیندی از همین تحول می‌باشد از این تحول می‌بایست به تغییر مفهوم (اصل بی اثری) و انفعال دادرس به اصل «تعاون» دادرس با اصحاب دعوا تعبیر نمود. بر این مبنا می‌بایست گفت که در نظام حقوقی ما نیز اصل تعاون جانشین قاعده به اصطلاح منع تحصیل دلیل شده است.

همچنین گروهی معتقدند برای استنباط صحیح و کامل از ماده ۱۹۹ باید به این ۲ نکته توجه کرد:

یک نکته: اگر مفاد ماده ۱۹۹ همان مفاد ماده ۳۵۸ باشد پس چه نیازی به تغییر آن بود. آن هم تغییری که فقط در شیوه نگارش نمی‌باشد، بلکه عبارت‌هایی متفاوت با معانی متضاد به کار رفته است. نکته دوم: هدف اصلی قانونگذار از اصلاح قوانین با توجه به اصل چهارم قانون اساسی، تطبیق قوانین با منابع شرعی است و باید دید منابع شرعی و فقهی در این رابطه چه می‌گویند چنانچه در این دو نکته دقت شود، درمی‌یابیم که ماده ۱۹۹ تفاوت اساسی با ماده ۳۵۸ دارد چگونه می‌توان گفت عبارت «علاوه بر رسیدگی به دلایل مورد استناد طرفین دعوا» با عبارت «فقط به دلایلی که اصحاب دعوا تقدیم یا اظهار کرده‌اند» معنای یکسانی دارد به ویژه آنکه در حقوق اسلام، کشف حقیقت مهم‌تر از فصل خصومت می‌باشد بنابراین باید تغییر دیدگاه قانونگذار و نزدیک کردن اثبات مدنی به اثبات کیفری را پذیرفت و آزادی دادرس برای کشف

حقیقت با هر وسیله‌ای که مناسب تشخیص دهد از این جهت است که خصومت، ملک اصحاب دعوا نبوده و دولت وظیفه دارد به هر شکلی که مناسب می‌داند آن را حل کند و مقید به ادله ابرازی نباشد.

گروه دوم معتقدند در قاعده منع تحصیل دلیل، جرح و تعدیلی صورت گرفته است

گروهی از حقوقدان‌ها معتقد به نسخ قاعده منع تحصیل دلیل نیستند بلکه معتقد به ایجاد تغییراتی در این قاعده بوده که می‌توان این تغییرات را به شرح ذیل دسته‌بندی نمود:

الف) گروهی معتقدند نه می‌توان به نسخ قاعده منع تحصیل دلیل معتقد بود و نه به دیدگاه پابرجائی کامل آن بلکه دیدگاه قابل پذیرش، معدل دو دیدگاه مذکور است. در حقیقت قانونگذار با تصویب مواد ۸ و سپس ۲۸ و سرانجام ۱۹۹ یاد شده، اراده خود را مبنی بر تعدیل قاعده منع تحصیل دلیل اعلام کرده است. اما در مقابل، نه تنها نصوص مذکور (مواد ۸ ق ۱ پ.ق.د ۲۸ ل.ق.ت.د.ع و ۱۹۹ ق.آ.د.م.ج) با توجه به فلسفه تدوین، سوابق و شیوه تنظیم منطوقاً و مفهوماً یا مدلولاً توان مجاز نمودن تمام ممنوع‌ها را در ارتباط با تهیه و ارائه ادله ندارد بلکه هر نص جدیدی علی القاعده می‌بایست با توجه به نصوص موجود تفسیر شده و به اینها حمل گردد. بنابراین آنچه مسلم است هنوز هم ادله اثبات دعوا همان است که در قانون شمارش شده و توان اثباتی هر کدام از آنها، زمان ارائه و استناد به ادله نیز علی القاعده همان‌هایی است که در قانون آمده، اما دادگاه می‌تواند رأساً نیز اقدامات و تحقیقاتی را دستور دهد که انجام آن مستلزم درخواست هر یک از طرفین است.

ب) گروهی نیز بر این اعتقادند که آزادی تحقیق مربوط به دلایلی است که دو طرف زمینه ارائه آنها را فراهم آورده‌اند مانند خواستن و ملاحظه پرونده در دعوای مالکیت و معاینه محل و تحقیق از گواهان و مانند اینها چه آنکه رویه قضائی نیز از همین شیوه پیروی می‌کند و دادگاه را به مرکز تفتیش و تحقیق تبدیل نمی‌سازند و برای این آزادی دادرسی مرزی قائل هستند.

ج) گروهی نیز بر این عقیده‌اند که قاضی می‌تواند هرگونه تحقیق یا اقدامی را برای کشف حقیقت لازم انجام دهد و این امر به صراحت ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی مجاز است در حالی که در بحث ادله اخباری (اقرار، شهادت و سوگند) قاضی به واسطه اخبار دیگران حکم می‌کند و خود به احراز امری در خارج نمی‌پردازد.

بنابراین، در ادله اخباری هرگونه القاء و تلقین و تحصیل دلیل ممنوع است و نقش دادرسی و نقش انفعالی است و این ادله تخصصاً از دلیل ماده خارج است. به همین دلیل است که نقش قاضی در ادله احراز (معاینه محل و کارشناسی) فعال است و براساس این ماده هر اقدام که برای کشف حقیقت لازم می‌داند باید انجام دهد.

د) گروهی دیگر از حقوقدانان نیز معتقدند چون به هر حال دادرسی و امر قضاء می‌بایست به سمت کشف حقیقت باشد و هدف اصلی، اجرای عدالت است، در همان زمانی که قاعده منع تحصیل دلیل به شدت رعایت می‌شده و هم امروزه که اختیار دادگاه افزایش پیدا کرده تا حدی که هر اقدام و تحقیقی را برای کشف واقع می‌تواند انجام دهد، از لابلای عبارات قانون درمی‌یابیم که اگر انگیزه و هدف دادرسی اجرای عدالت بود و به این مناسبت به سمت تحصیل دلیل گرایش پیدا کرد، مجاز است ولی اگر کنکاش و تحقیق او به انگیزه خدمت به یکی از اصحاب دعوی بود و جنبه عدالت خواهی نداشت و در این جهت تحصیل دلیل نمود، مجاز نیست.

گروه سوم معتقدند: قاعده منع تحصیل دلیل همچنان استوار و پابرجاست

گروهی بر این اعتقادند که ماده ۱۹۹ ق.آ.د.م را با توجه به اصل اختیار اصحاب دعوی نباید ابتکار عملی در جهت افزایش اختیارات دادرسی نسبت به قانون آیین دادرسی مدنی سابق دانست، چه آنکه دادرسی تنها می‌تواند به دلایلی استناد نماید که طرفین مقدمات و زمینه استناد بدان را فراهم کرده باشند.

توضیح آنکه ممنوعیت قاضی از تحصیل دلیل به نفع اصحاب دعوی از اثرات بی طرفی بوده و تحصیل دلیل توسط دادرسی که اختیار صدور حکم قاطع دعوی را دارد با هر انگیزه‌ای که باشد مذموم است، خواه به قصد یاری رساندن به طرف ضعیف دعوی و یا شوق رسیدن به حقیقت و مواد ۲۰۰ و ۲۰۱ ق.آ.د.م را قرینه‌ای بر اثبات این ادعا می‌دانند. همچنین گروه دیگری از حقوقدانان معتقدند ماده ۱۹۹ جانشین ماده ۳۵۸ قانون سابق است در ماده ۳۵۸ دادگاه از تحصیل دلیل برای اصحاب دعوی منع شده بود. در ماده ۱۹۹ ممنوعیت دادگاه از تحصیل دلیل برای اصحاب دعوی تصریح نشده است به نظر این گروه ممکن است این ذهنیت پیش آید که نسخ ماده ۳۵۸ مجوزی می‌باشد تا دادگاه برای اصحاب دعوی تحصیل دلیل نماید در این